

۸۹/۱۱/۱۱

• دریافت

۹۰/۸/۱۰

• تأیید

نگاهی تازه به داستان کی کاووس بر اساس نظریه ساخت شکنی

جواد دهقانیان *

محمد خسروی شکیب **

چکیده

شناخت وضعیت فرهنگی و اجتماعی امروز بدون درک درست از گذشته، بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است. نیروهای اسطوره‌ای که ماهیت آنها نیاز به تحلیل و واکاوی دارد، ما را با بخشی از موانع فرهنگی و قدرت پنهان آنها آشنا می‌سازد. بررسی شاهنامه از این دیدگاه که چگونه نوآوری، تجدّد و تعبیر خواهی با سده محکم سنت مواجه شده و چه مجازات‌هایی را در پی داشته است، به درک درست‌تر چارچوب فکری جامعه ایران کمک می‌کند. به نظر می‌رسد یکی از عکس‌العمل‌های سنت در برابر نوخواهی در فرهنگ ایرانی، وارونه‌نمایی و قلب واقعیت است. این ویژگی در داستان کاووس به خوبی قابل مشاهده است. کاووس در شاهنامه بیش از هر پادشاه ایرانی، شخصیتی منفی دارد. راز این تصویر منفی، به نحوه برخورد نوگرایانه وی با زندگی سنتی باز می‌گردد. آیا این احتمال وجود دارد که سنت و سنت‌گرایان تصویری وارونه از عملکرد کاووس ارائه کرده باشند؟ به تصور نگارندگان، در متن حماسه نشانه‌هایی از وارونه‌نمایی و قلب واقعیت درباره این اسطوره دیده می‌شود. سه عملکرد اصلی کی کاووس که باعث شده است نیروهای سنت‌گرای حماسه، او را به بی‌خردی منسوب کنند عبارتند از: ۱- جنگ مازندران، ۲- برون‌همسری (ازدواج با سودابه و مادر سیاوش)، ۳- پرواز به آسمان. در هر یک از این سه کنش، میل به خردگرایی و تجدّد از دل اسطوره و حماسه، یعنی متنی که تحت کنترل سنت بوده، قابل تشخیص است. باز خوانی و یا به تعبیری وارونه خوانی بخش‌هایی از شاهنامه که احتمال دگرگونی واقعیت در آن بیشتر است، به خوانشی تازه از شاهنامه و فرهنگ ایرانی منجر خواهد شد. خوانشی که مخاطب را از قید و بندهای متن خارج می‌سازد و واقعیتی متفاوت پیش روی او می‌گذارد.

کلید واژه‌ها:

برون همسری، پرواز به آسمان، جنگ مازندران، کی کاووس، موانع فرهنگی، نو اندیشی.

mirjavad2003@yahoo.com

* استادیار دانشگاه هرمزگان

** استادیار دانشگاه لرستان

مقدمه

اسطوره و حماسه از وجوه مختلف در ادبیات و شاخه‌های مختلف علوم انسانی اهمیت دارد. اسطوره‌ها از گذشته‌های دور سخن می‌گویند اما تجزیه و تحلیل این گذشته می‌تواند به شناخت حال و آینده بیانجامد. بر همین اساس، جامعه‌شناسان بر شناخت گذشته تأکید کرده‌اند و ریشه رفتارها و کنش‌های امروزی جامعه را در گذشته می‌جویند. اهمیت این مسأله تا بدان جاست که کاسیرر ریشه حرکات و رفتار کنونی ملل را در اساطیر جستجو می‌کند. (ماهرویان، ۱۳۸۵: ۱۰)

شاهنامه و به تعبیری حماسه ملی ایران، دارای طیف گسترده‌ای از اساطیر قوم ایرانی است و یکی از مناسب‌ترین متونی است که می‌توان بر اساس آن، ساختارهای فکری و فرهنگی جامعه ایرانی را بازخوانی و کشف کرد. همان گونه که از نام اثر مشخص است، بیشتر حوادث، رویدادها و داستان‌های شاهنامه مربوط به طبقات بالای اجتماعی و خصوصاً شاه و طبقه حاکم است. القاب و عناوینی که به شاه نسبت داده می‌شد، نشان از جایگاه منحصر به فرد او در تفکر ایرانی دارد. گراهام فولر در کتابی با عنوان «قبله عالم، ژئوپلیتیک ایرانی» به این مسأله می‌پردازد که چرا ایرانیان شاه را «قبله عالم» می‌نامیدند. وی معتقد است وضع این اصطلاح از سوی فرهنگ و جامعه ایرانی، نشان از این حقیقت دارد که آنها خود را مرکز دنیا تصور می‌کردند. این اصطلاح، نگرش ایرانیان نسبت به خود و از همه مهمتر نسبت به دولت‌های دیگر و انتظار ایران از آنها را تداعی می‌کند. (فولر، ۱۳۸۷: ۱) لقب دیگری نظیر «سایه خدا» بر آمیزش این مفهوم با باورهای دینی و مذهبی تأکید می‌کند. در تفکر ایران باستان تقدیس پادشاه امری اجتناب ناپذیر بود و طبقه حاکم سعی می‌کرد، تصویری مثبت و خالی از هر گونه اشتباه از وی ارائه دهد و بدین ترتیب به منشأ قدرت او که عموماً برخاسته از زور بود، حالتی کاریزماتیک ببخشد.^۱ شاه ستون مرکزی قدرت به حساب می‌آمد و هر ضربه‌ای به او می‌توانست، موجودیت نظام سیاسی را به خطر بیندازد. طبقه حاکم حتی در مواردی که پادشاه به خطا و لغزش دچار می‌شد، سعی می‌کرد به توجیه و تفسیر اعمال پادشاه بپردازد و او را مصون از خطا نشان دهد. این فرایند تقریباً در مورد تمام پادشاهان حماسی شاهنامه دیده می‌شود. در این میان وضعیت کی کاووس متفاوت است. او را می‌توان منفورترین پادشاه ایرانی شاهنامه دانست. ضحاک پادشاه دیگری است که به مراتب منفورتر از کاووس است اما حماسه ملی او را یک پادشاه غیر ایرانی (تازی) و مهاجم تصویر می‌کند. برخی پادشاهان دیگر نظیر جمشید، گاه کارکردهای منفی دارند و در پاره‌ای موارد نگاه به آنها منفی است. با این حال در مجموع حماسه با دید مثبت به آنها نگریسته است و همین دیدگاه در ادبیات ادوار بعد نیز ادامه یافته است.

بیان مسأله

در شاهنامه کی کاووس مرتباً مورد انتقاد، توهین و تحقیر واقع می‌شود. پرسش اساسی اینجاست که با توجه به موقعیت شاه در تفکر ایرانی، چرا کی کاووس تا این اندازه منفور تصویر شده است؟ این پرسش زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که جایگاه وی را در اوستا مشاهده کنیم. کاووس در اوستا بر خلاف شاهنامه و متون پهلوی، جایگاه ارجمندی دارد. در اوستا از وی با نام «کوی اوسدن^۲» و «کوی اوسن^۳» یاد شده و آمده است: «کوی اوسن زورمند بسیار توانا بر فراز کوه اِرزیفی صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند به آن‌هایت قربانی داد و از او در برابر این هدایا چنین خواست که وی را یاری کند تا بزرگترین پادشاه ممالک گردد و بر دیوان، آدمیان، جادوان، پریان، کویان و کرپنان فرمانروایی یابد و اردویسور آن‌هایت او را در این کار یاری کرد.» (صفا، ۱۳۷۴: ۴۸۵) این مطالب در آبان یشت آمده و مطلب مهم دیگری در اوستا دربارهٔ وی ذکر نشده است. کریستین سن نقش کی کاووس را در اساطیر هند و ایران بسیار برجسته می‌داند و معتقد است به سبب شهرت کاووس، نام وی به درهٔ سند رسیده و نامش در ودا راه جسته است (کریستین سن، ۱۳۴۳: ۲۸).

همان طور که می‌دانیم در اسطوره‌ها به دلایلی که ماهیت آنها به صورت کامل مشخص نیست، تغییراتی به وجود می‌آید. گاهی یک اسطوره به چند اسطوره تبدیل می‌شود. زمانی دیگر چند اسطوره در هم ادغام می‌شوند و اسطوره‌ای واحد را می‌سازند. گاهی نیز در اساطیر جابجایی صورت می‌گیرد و خویش کاری آنها دگرگون می‌گردد. به طور کلی جابجایی بدین معناست که نقش یک اسطوره در ادوار مختلف تغییر می‌کند و مثلاً قطب معنای مثبت و منفی آن عوض می‌شود. سرکارتی این امر را خصوصاً در مورد حماسه ملی ایران که بیش از هزار سال تکوین آن طول کشیده است، بسیار طبیعی می‌داند. (سرکارتی، ۱۳۷۸: ۲۱۶)

به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌هایی که درباره کی کاووس باید به آن توجه کرد، اصل جابجایی است. در منابع پهلوی از جمله دینکرت، بندھشن و مینوی خرد از یک سو بر حجم مطالبی که در مورد کی کاووس آمده است، افزوده می‌شود و شخصیت اسطوره‌ای او با آن چه در اوستا آمده متفاوت می‌گردد و از سوی دیگر شخصیت مثبت او به دلایل نامعلوم تغییر می‌کند و حتی به یک شخصیت منفی تبدیل می‌شود. در مینوی خرد به این مطلب اشاره شده است که فریدون، جم و کاووس در اصل نامردنی آفریده شده بودند اما اهریمن آنها را فناپذیر کرد. (تفضلی، ۱۳۴۶: ۲۳) در تفسیر پهلوی وندیداد علت فناپذیری جم و کاووس خطاهای آنها

ذکر شده است. (صفا، ۱۳۷۴: ۴۸۷) همین تصویر منفی از طریق متون پهلوی و احتمالاً روایت شفاهی به شاهنامه فردوسی راه یافته است. برای پاسخ به پرسشی که مطرح شد (چرا کی کاووس تا این اندازه منفور تصویر شده است؟) قصد ما این نیست که سیر تحول اسطوره کی کاووس را بررسی کنیم. آقای ستّاری در مقاله ارزشمندی با عنوان «بررسی روند تطوّر شخصیت کاووس» به این مسأله پرداخته‌اند. (ستّاری، ۱۳۸۸، ۱۰۴-۱۱۲) هدف ما تمرکز بر کارکردهای کی کاووس و بررسی علل ایجاد تصویر منفی از وی در شاهنامه است. فرضیه محوری مقاله بر این مبنا است که متن حماسه ملی (شاهنامه) توسط سنت گرایان و مخالفان کاووس شکل گرفته است.^۴ به عبارت دیگر تاکنون تصوّر مخاطب شاهنامه از کی کاووس، بر پایه اندیشه و عقاید مخالفان وی شکل گرفته است. بر اساس این فرضیه، کاووس قربانی عکس العمل سنت در برابر رفتارهای تجدد گرایانه خود است. او دست به تغییراتی زد که مخالفان قدرتمند وی آن را تحمل نکرده‌اند و بر خلاف قواعد پیشین - که حتی خطاهای پادشاه را نادیده و یا توجیه می‌کردند - به تخریب چهره وی پرداخته و تصویری وارونه از عملکردها و شخصیت او ارائه داده‌اند. از آنجا که سنت گرایان تمام رسانه‌های رایج را در دست داشته‌اند، دگرگون ساختن واقعیت برای آنها کاملاً امکان پذیر بوده است.

تأمل در کارکردهای کی کاووس نشان می‌دهد که احتمال ارائه تصویری وارونه و خلاف واقع از وی قابل تصوّر است. حتی در همین متن (شاهنامه) - که تحت کنترل مخالفان بوده است - نشانه‌هایی از دگرگونی در واقعیت نهفته است. با تجزیه و تحلیل عملکردهای کاووس و بهره‌گیری از روش ساختار شکنی، سعی شده قرائتی تازه به مخاطب ارائه شود. البته با این همه مدعی نیستیم این بهترین قرائت ممکن از متن موجود است و به خوبی واقفیم که این خوانش تازه، برای ذهن مخاطب ایرانی که با متن شاهنامه انس گرفته است، چقدر دشوار و تحمل ناپذیر خواهد بود. این برداشت تازه در ضمن می‌کوشد نشان دهد چگونه سنت فراتر از قدرت پادشاه عمل کرده و واقعیت را تغییر داده است.

در فرهنگ ایران این مسأله که طبقه قدرت، واقعیت را وارونه جلوه داده است، تنها به اسطوره ختم نمی‌شود و در تاریخ نیز نمونه‌های عینی آن قابل مشاهده است. برای مثال در متون گذشته از انوشیروان همواره با لقب «عادل» یاد شده است. در حالی که رفتار او با پیروان مزدک کافی است تا نشان دهد وی رهبری است که نسل کشی بزرگی را بر عهده داشته است و این لقب تا چه اندازه بر قامت وی ناساز است. به گمان نگارندگان، اصرار و تعمّد (مؤبدان

زرتشتی) در اهدای این لقب به انوشیروان تأمل برانگیز است و احتمالاً یک هدف خاص را تعقیب کرده است و آن پاک کردن هر گونه شک و شبهه از درستی عملکرد وی در برابر مخالفان دین زرتشت، خصوصاً مزدکیان می باشد. سنت، با داستان سازی در مورد عدالت وی و تکرار آن در متون مختلف، نه تنها سعی کرده است مخاطب را اقناع کند، بلکه فرصت اندیشیدن بر خلاف متن موجود را از وی گرفته است. برای درک بهتر این موضوع باید این واقعیت را در نظر داشت که تمام رسانه‌های رسمی و از جمله خط، در انحصار مؤبدان زرتشتی بوده است؛ بنابراین هیچ گونه قرائت مخالفی در ایران باستان قدرت انتقال نیافته است و مخاطب در طول تاریخ عادت کرده است که قرائت مؤبدان زرتشتی را بپذیرد و به دلایل گوناگون آن را باز تولید و تکرار کند. مثال عینی دیگر، تصویری است که متون عهد ناصرالدین شاه از امیر کبیر ارائه می دهند. در این متون وی غالباً چهره‌ای منفی دارد. امیر کبیر تصویر مثبت کنونی را تا حدود زیادی مدیون روشنفکران انقلاب مشروطه است. به همین ترتیب تصویر مثبت امروزی ما از امیر کبیر از زاویه نگاه روشنفکران بعد از مشروطه است.

روش تحقیق:

روشی که در این مقاله برگزیده شده، مبتنی بر نظریه ساختار شکنی است. در اینجا به صورت بسیار خلاصه این نظریه بررسی می شود و سپس بر اساس آن، مهمترین کارکردهای کی کاووس بازخوانی می گردد. این نظریه در واقع برآمده از مکتب ساختار گرایی است. فرق اساسی این مکاتب با نظریه‌های پیشین، محوریت یافتن متن است. ساختارگرایان با این پیش فرض به سراغ متن می‌روند که اصول و قوانینی خاص، متن را کنترل می‌کند. مخاطب و منتقد آگاه باید این اصول و قوانین تکراری را در متن بیابد. یکی از بهترین نمونه های نقد ساختارگرایی را پراپ در ریخت شناسی پربان انجام داد. ساختارگرایان در پی آن هستند که با کنترل متن، رازهای آن را بگشایند. پسا ساختارگرایان این نظر را عبث می‌دانند و بر این باورند که نیروهای خودآگاه و ناخودآگاه فراوانی، مانع از تسلط بر متن می‌شوند. شاید مهمترین وجه تفاوت ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی، در این جمله **رامان سلدون** نهفته باشد: پسا ساختارگرایان «به تفاوت‌های میان آنچه که یک متن می‌گوید و آنچه فکر می‌کند می‌گوید، متوسل می‌شوند. آنها متن را و می‌دارند علیه خود بگویند.» (سلدون، ۱۳۷۷: ۲۱۳)

در حالی که ساختارگرایان خود را در حصار متن محدود می کردند، پسا ساختارگرایان اصالت

متن ادبی را به پرسش گرفته‌اند. ساختار گرایی مانند نقد سنتی، قواعد درونی متن را محترم می‌شمرد و به دنبال کشف آن است؛ اما شالوده شکنی (از مکاتب پسا ساختارگرایی) از اساس با چنین قواعدی مخالفت کرده و در مقابل نقد سنتی ایستاده است. به قول **نوریس** «نقد سنتی به ثبوت معنا در متن اعتقاد دارد، درحالی که شالوده شکنی معتقد است معنا به وسیله خواننده آفریده می‌شود و قراردادهای و قواعد پیشین نامعتبر است.» (نوریس، ۱۳۸۸: ۱۳). ساختار شکنی را مرحله‌ای از تکامل ساختارگرایی دانسته‌اند، زیرا اگرچه در هر دو مکتب ساختارگرایی و ساختار شکنی، تمرکز اصلی بر متن است اما ساختار شکنی از «تصور جزئی متن» عبور می‌کند و می‌کوشد این باور را القاء کند که رابطه میان دال و مدلول، صورت قطعی و لایتغیر ندارد. هر دال می‌تواند مدلول‌های متعدد و بلکه متکثری داشته باشد و از متن یا اثری که مجموعه‌ای از دال و مدلول هاست، مفاهیم و تأویلات متنوعی حاصل می‌آید (امامی، ۱۳۸۲: ۲۲). ساختار شکنی به دنبال خوانش همه متون می‌باشد تا از این طریق فرضیات متافیزیک محتوم و مطلق اندیشه را کنار بزند و در پشت عناصر مادی زبان به معنایی بپردازد. (Culler, 1979: p.34)

دریدا به عنوان تأثیرگذارترین فیلسوف و نظریه پرداز شالوده شکنی باور دارد که ساختار شکنی برخلاف حرکت نقد سنتی، برای بازسازی و بازیابی معنای متن «زمان» را به عنوان «متن» مورد هدف قرار می‌دهد. این کار به واسطه یافتن لحظاتی در سبک زمان متن صورت می‌گیرد که در آن پیش فرض وحدت معنا شکست می‌خورد. (Derrida, 1987: p.12) نقد سنتی به دنبال کشف معنایی است که مؤلف در درون خود متن با قاطعیت نهاده و کاشته است. درست بر خلاف آن، ساختار شکنی بر این باور است که خواننده معنا را ایجاد می‌کند. **دریدا** بر این اعتقاد بود که «باید محوریت کلام را در متن شکست و متن را خنثی کرد و خواننده را از تسلط کلام نجات داد. خواننده از آنچه که گفته شده، نجات یابد و به آنچه گفته نشده است، برسد.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۰۷) یکی از مباحث اساسی در ساختارگرایی، تقابل‌های دوگانه است. دریدا با گذر از این دیدگاه کوشید حتی سلسله مراتب ارزشی تقابل‌های دوگانه را دگرگون کند. پیش از این سوسور در تقابل میان گفتار و نوشتار، جانب گفتار را گرفته بود. اشتروس مردم شناس نیز طبیعت را بر تمدن برتری داده بود. دریدا با طرح مباحثی، این سلسله مراتب را به چالش کشید و نشان داد بر خلاف تصور اولیه، نوشتار بر گفتار و تمدن بر طبیعت برتری دارد) (امامی، ۱۳۸۵: ۲۵۵).

مخاطب بر اساس نظریه شالوده شکنی، باید فعالانه به تأویل و تحلیل متن بپردازد و مهم‌تر

از همه بتواند نانوشته‌های متن را دریابد. متن به ما نشانه‌هایی می‌دهد که می‌توان بر اساس آن، متن نانوشته و یا واقعیت وارونه را کشف کرد. همان‌گونه که شب، روز را به یاد می‌آورد و تأکیدهای فراوان نویسنده و یا گوینده ما را به نادرستی و قلب واقعیت احتمالی رهنمون می‌شود، هر واژه و گزاره‌ای همزمان در دل خود، معنای متضاد خود را به همراه دارد. در مکتب شالوده شکنی، کلماتی که بر قطعیت و یقین دلالت می‌کند، جایی ندارد. مفسر هیچ‌گاه نمی‌تواند به دنبال معنای قطعی و نهایی باشد. **نوریس** این اصل را چنین بیان می‌کند: «شالوده شکنی تمام انگاشت‌های مسلم ما را در باب زبان، تجربه و امکانات عادی ارتباطات انسانی به حال تعلیق در می‌آورد.» (نوریس، ۱۳۸۸: ۱۲)

معنا در ساخت شکنی، نسبی و بی‌نهایت است و در هر لحظه می‌توان به کشفی تازه دست یافت. شالوده شکنی امکان نگاه جالب و مهیج و در عین حال ترسناک را به بشر عطا می‌کند. مهیج از این نظر که نگاهی تازه به ما می‌بخشد و ترسناک از این نظر که تمام پل‌های پشت سر ما را ویران می‌کند و این همان بازخوانی و باز اندیشی درباره مجموعه داشته‌های تمدن پیشین است. به همین علت سنگ بنای شالوده شکنی را از نظر فلسفی باید در آراء شک‌گرایانه نیچه جستجو کرد. به قول هارتمن ساختار شکنی با تردید بی‌هدف و واژگون‌سازی دلخواهی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه با رشته رشته کردن دقیق عوامل معنایی درگیر در متن انجام می‌شود. اگر قرار باشد در خوانش و اسازانه، چیزی ویران شود آن چیز قطعاً متن نیست بلکه ادعای غلبه قطعی یک روش معنایی بر دیگری است. (Hartman, 1979: p.53) سوسور فیلسوف زبان شناس نیز در باب اعتباری بودن رابطه دال و مدلول، زمینه‌های به وجود آمدن آن را در تحقیقات ادبی و زبان شناسی فراهم کرد.

تلاش برای بازخوانی انگاشت‌های مسلم از متون ادبی (جهان در مقیاسی فراتر، خود یک متن است) و تغییر نگرش نسبت به متن و کوشش برای درک حقایق دگرگون شده تاریخی، اسطوره‌ای و فرهنگی از مکتب شک‌گرایی شروع شد اما به صورت جامع در نظریه ساخت شکنی مدون گردید. دریدا در مورد چگونگی فرایند ساخت شکنی در یک متن معتقد است: ساختار شکنی یک روش نیست و این بدان معناست که کار هر منتقدی لزوماً مشابه منتقد دیگر نخواهد بود و در نتیجه بر مبنای الگویی واحد نمی‌توان به تحلیل متون مختلف پرداخت (امامی، ۱۳۸۲: ۱۰).

با توجه به این که حماسه و اسطوره در قرون متمادی شکل گرفته است و احتمال تغییر و

تحوّل در آن، بسیار زیاد است، قرائت‌های متفاوت از آن بسیار امکان پذیر و پذیرفتنی است. همان طور که گفتیم اسطوره‌ها جابجا، فشرده یا ادغام می شوند و یا می‌شکنند و به چند اسطوره دیگر تبدیل می‌شوند؛ بنابراین می توان با تجزیه و تحلیل، آنها را به سخن آورد. به همین علت باید در نظر داشت که نباید همواره به روایت ظاهری آنها اعتماد کرد. گاه داستان در پیچ و خم‌های تاریخ دگرگون می‌شود و در تضاد با منشأ اصلی خود قرار می‌گیرد. شخصیت کی کاووس را می‌توان از همین دیدگاه بررسی کرد. حتی اگر در اوستا تصویر مثبتی از وی ارائه نشده بود، همچنان روایت شاهنامه پرسش برانگیز می‌نمود. در داستان کاووس نشانه‌هایی وجود دارد که روایت موجود را بر نمی‌تابد و نیاز به قرائت تازه را توجیه پذیر می‌کند. کاووس چند عملکرد اساسی دارد که تبعات و نتایج آن به شدت مورد انتقاد سنت‌گرایان عصر وی واقع شده است. مهمترین آنها عبارتند از:

۱- جنگ مازندران

در دینکرت تلویحاً از تسلط کاووس بر مازندران ستایش شده و آمده است: «کی کاووس در البرز کوه کاخی ساخته و از آن بر دیوان مازندران حکمرانی می‌کرد و آنان را از تباه کردن جهان باز می‌داشت.» (صفا، ۱۳۷۴: ۴۸۶) این وضعیت در شاهنامه دگرگون می‌شود و جنگ مازندران مورد نکوهش قرار می‌گیرد. فردوسی در پیش درآمد داستان به قضاوت درباره شخصیت کی کاووس می‌پردازد و به خواننده القاء می‌کند که او شایسته جانشینی پدرش کی قباد نیست. به دنبال آن داستان جنگ مازندران شروع می‌شود:

یکی از درباریان - که متن او را دیوزاد می‌خواند - مازندران را شهر خود می‌داند و به شرح زیبایی‌های آن می‌پردازد. توصیف او از مازندران واقعاً دلرباست و شاه ترغیب می‌شود به آنجا لشکر کشی کند. جنگ مازندران مخالفت بزرگان را بر می‌انگیزد.

سخن چون به گوش بزرگان رسید از ایشان کس این رأی فرخ ندید (فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۸)

انتقاد و سرزنش بزرگان، این پرسش را ایجاد می‌کند: آیا مطلق جنگ مورد نکوهش بزرگان ایران است و آن‌ها نگران به خطر افتادن صلح هستند؟ برای پاسخ به این پرسش ناگزیر باید متن (text) درون بافت (context) بررسی شود. به عبارت دیگر، باید در نظر داشت که نگاه امروزی به مسأله «جنگ / صلح» نباید دیدگاه ما را تحت تأثیر قرار دهد. جنگ در گذشته برای صاحبان قدرت پدیده نکوهیده‌ای نبوده است؛ زیرا امکان فتح سرزمین‌های دیگر و در نهایت افزودن بر

ثروت و قدرت را فراهم می‌کرد. هر پادشاهی که موقعیت را مناسب می‌دید به سرزمین‌های دیگر حمله می‌کرد و قلمرو خود را توسعه می‌داد. این دیدگاه حتی در دوران پس از اسلام در آثاری مثل تاریخ بیهقی و کليلة و دمنه امتداد یافته است. علاوه بر این کاووس پس از جنگ مازندران به سرزمین‌های دیگری حمله می‌کند و هیچ یک از آنها به جز جنگ هاماوران باعث مخالفت بزرگان ایران نمی‌شود. اگر مطلق جنگ باعث نکوهش و تحقیر کی کاووس نیست پس چه عاملی باعث این مسأله شده است؟ متن شاهنامه علت مخالفت بزرگان را این چنین بیان می‌کند:

همه زرد گشتند و پرچین به روی	کسی جنگ دیوان نکرد آرزوی
نشستند و گفتند با یک‌دگر	که از بخت ما را چه آمد به سر
که جمشید با فر و انگشتری	به فرمان وی دیو و مرغ و پری
ز مازندران یاد هرگز نکرد	نجست از دلیران دیوان نبرد
فریدون پر دانش و پر فسون	همین را روانش نبند رهنمون
ز تو پیشتر پادشه بوده‌اند	که این راه هرگز نیموده‌اند
که آن خانه دیو افسونگر است	طلسمست و ز بند جادو درست

(فردوسی، ۷۸: ۱۳۷۴)

علت مخالفت را می‌توان در دو اصل خلاصه کرد: ۱- مازندران جایگاه دیوان و جادوگران است. ۲- کی کاووس به جنگ با سرزمینی می‌رود که پیش از وی هیچ پادشاهی به آن اقدام نکرده است. اگر متن را از زاویه بزرگان ایران، یعنی همان زاویه‌ای که شاهنامه فردوسی به بیان آن پرداخته است، نبینیم، حقیقت به گونه‌ای دیگر آشکار می‌شود. کاووس قصد نوآوری، ابتکار و تغییراتی را دارد که دیگران جرأت انجام آن را نداشته‌اند. در واقع جنگ مازندران نوعی نوآوری و بدعت است و سنت گرایان مخالف که خواهان حفظ وضع موجودند، خود را از انجام آن ناتوان می‌بینند.

اگر به شرایط سیاسی شکل‌گیری این اسطوره دقت کنیم، مسأله ابعاد دیگری نیز می‌یابد. صفا معتقد است شاهنامه متعلق به عصر اشکانی است که ایران به صورت ملوک الطوائفی (دولت-شهر) اداره می‌شد. «در این دوران خاندان‌های بزرگ در امر سلطنت با شاهنشاهان اشکانی سهیم بودند. این امر در هنگام لزوم در لشکر کشی‌های شاهان اشکانی دخالت می‌کردند.» البته صفا با رد نظر خاورشناسانی چون هرتل و هرتسفلد، سلسله کیان را نه معادل

هخامنشیان بلکه متعلق به قبل از ظهور زرتشت می‌داند. (صفا، ۱۳۷۴: ۴۸) با وجود نظرات متعدد و گوناگون در مورد منشأ زمانی شاهنامه، آنچه مهم است، شباهت ساختار حکومتی عصر کی کاووس با نظام حکومت دولت-شهری اشکانیان است. از متن چنین بر آید که دو دولت شهر تأثیرگذار این زمان، یکی مازندران و دیگری سیستان بوده است. جنگ مازندران در واقع تلاش کاووس برای افزودن بر قدرت حکومت مرکزی و به تبعیت واداشتن دولت شهرها است و از آنجا که بر اساس متن به نظر نمی‌رسد که مازندران سرزمینی مستقل و جدای از ایران باشد، این جنگ را می‌توان اقدام کاووس برای پیوستن مازندران به سرزمین اصلی (ایران) تعبیر کرد. کوششی که با پیروزی نهایی سپاه ایران، با موفقیت توأم می‌شود. همین مسأله عیناً در مورد دولت - شهر سیستان نیز اتفاق می‌افتد. در پایان عهد کیان جنگ اسفندیار با رستم و اضمحلال نهایی خاندان زال می‌تواند به منزله تلاش دولت مرکزی برای گسترش اقتدار خود و کاهش قدرت حکمران‌های محلی تلقی شود.

جنگ مازندران در شاهنامه، صحنه رقابت میان دولت شهرها و حکومت مرکزی را آشکار می‌کند. در این ماجرا خاندان زال نقش کلیدی ایفا می‌کند. رستم از یک سو مخالف ایجاد حکومت متمرکز قدرتمند است؛ چون در نهایت باعث کاهش قدرت دولت شهرها و از جمله دولت شهر سیستان می‌شود. از سوی دیگر اگر چه در این جنگ به حکومت مرکزی کمک می‌کند ولی از حمایت خاندان‌های مخالفی چون گودرز، گیو و ... برخوردار می‌شود و به صورت پوشیده و غیر علنی به رقابت با خاندان شاهی می‌پردازد. نقش رستم در تمام داستان‌های مربوط به کی کاووس بسیار پر رنگ است و تا حد زیادی با مسأله تحقیر و نکوهش کی کاووس در ارتباط است. با دقت در متن متوجه می‌شویم که دوران پادشاهی کی کاووس مهمترین عرصه شهرت و افزایش قدرت رستم است. هر گونه تحقیر و توهین کی کاووس همزمان، افزایش قدرت و منزلت خاندان زال و رستم را در پی دارد. هفت خان رستم که حاکی از برتری جسمی و ذهنی اوست، درست زمانی طراحی می‌شود که کاووس در اوج نابسامانی جنگ مازندران به سر می‌برد. در واقع حماسه با مقایسه رستم و کی کاووس، از اهمیت منزلت کاووس می‌کاهد و نقش رستم را برجسته می‌سازد. به همین دلیل وقتی به ساختار سه واقعه جنگ مازندران، جنگ هاماوران و به آسمان رفتن کی کاووس می‌نگریم، یک ویژگی ساختاری دیده می‌شود: در پایان همه این وقایع، رستم بیش از دیگران ستوده می‌شود و موفق به کسب امتیازات فراوانی می‌گردد.

۲- برون همسری:

از دیگر عواملی که می‌تواند باعث تضعیف پایگاه کی کاووس در میان بزرگان شده باشد، برون همسری است. در شاهنامه دو بار از ازدواج کاووس سخن به میان می‌آید. یک بار در جنگ هاموران و ازدواج با سودابه دختر پادشاه این سرزمین و یک بار دیگر ازدواج با زنی از سرزمین توران - که نامی از وی برده نمی‌شود - و سیاووش یکی از محبوب‌ترین چهره‌های شاهنامه از او متولد می‌شود.

بررسی این موضوع نشان می‌دهد که برون همسری به تنهایی نمی‌تواند در ترسیم چهره منفی کاووس نقش داشته باشد؛ زیرا شاهان و پهلوانان زیادی در شاهنامه همسر خود را بیرون از مرزهای ایران انتخاب کرده‌اند. شمار این افراد آن قدر زیاد است که می‌توان ادعا کرد تمایل شدیدی به ازدواج با دختران بیگانه در میان طبقات بالای جامعه دیده می‌شود. برخی از زیباترین داستان‌های شاهنامه بر پایه ازدواج شاهان یا پهلوانان ایرانی با اقوام بیگانه ساخته شده است. با ذکر چند نمونه از این نوع ازدواج‌ها در دوره کیانی، ابعاد موضوع بیشتر روشن می‌گردد.

۱- پسران فریدون

فریدون سه پسر خود به نام‌های سلم، تور و ایرج را به یمن می‌فرستد تا با دختران پادشاه یمن ازدواج کنند. پادشاه یمن اگر چه در ابتدا به این ازدواج چندان راغب نبود اما با مشاهده ذکاوت و هوش آنها رضایت می‌دهد و پسران فریدون با دخترانش ازدواج می‌کنند. در شاهنامه قضاوتی در مورد همسران این سه پسر و دخالت‌های سیاسی آنها دیده نمی‌شود.

۲- گشتاسب

وی پیش از آن که به پادشاهی برسد به روم رفت و با دختر قیصر ازدواج کرد. گشتاسب که از پدر خود آزرده خاطر بود به صورت ناشناس فرار کرد و پس از چندی با نشان دادن شجاعت و هنرهای متعدد خود، با کتابیون دختر قیصر ازدواج کرد. کتابیون در شاهنامه چهره‌ای مثبت دارد. او برای همسرش زنی دلسوز، مهربان و وفادار و برای پسرش، اسفندیار، مادری دلسوز و مشاوری خردمند تصویر شده است.

از میان پهلوانان شاهنامه، سه شخصیت مهم، برون همسری داشته‌اند و داستان ازدواج آنها از قسمت‌های زیبا و جذاب شاهنامه است. این ازدواج‌ها نقطه تلاقی ادبیات غنایی و حماسی است و تنوع ژانرهای ادبی را در شاهنامه نشان می‌دهد.

۱- زال و رودابه

این داستان از نظر ساختاری با داستان کی کاووس و سودابه تشابه دارد. فردی از میان مشاوران زال بر می‌خیزد و زیبایی های رودابه، دختر پادشاه کابل را توصیف می‌کند. رودابه از نوادگان ضحاک است و کینه ایرانیان با او، عمیق‌تر از آن است که پیوند دو دل‌داده به آسانی میسر شود. عشق آنها با مخالفت شدید شاه و بزرگان ایران از یک سو و مهراب، پادشاه کابل، از سوی دیگر مواجه می‌شود. زال امیدوار است ازدواجش با رودابه نفرت و کینه دیرینه را از دل‌ها پاک کند. این خواست در واقع به یکی از مهمترین کارکردهای ازدواج در طبقه قدرت و خاندان شاهی در نظام سنتی و باستانی یعنی کارکرد سیاسی اشاره دارد. هدف این دسته از ازدواج‌ها کاهش تنش‌های سیاسی و نظامی، ایجاد زمینه برای برقراری روابط و صلح و آشتی بوده است. ازدواج با دختری بیگانه و خصوصاً با دختری از نژاد ضحاک که خصومت دیرینه با ایران دارد، وجه دیگری نیز دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲- بیژن و منیژه

پهلوان دیگری که موفق به ازدواج با دختران بیگانه می‌شود، بیژن است. او از خاندان رستم است و به صورت اتفاقی با دختر افراسیاب آشنا می‌شود. این داستان که زیباترین داستان غنایی - حماسی شاهنامه است، به واسطه گره‌های زیبا و منسجم، همواره مورد توجه بوده است. در این داستان نیز پیروزی نهایی با پهلوان ایرانی است و بیژن موفق می‌شود به کمک رستم، منیژه دختر افراسیاب را با خود به ایران بیاورد.

۳- رستم و ته‌مینه

داستان ازدواج رستم و ته‌مینه شکل دیگری از مسأله برون همسری را به نمایش می‌گذارد. این داستان نشان دهنده وجه دیگری از برتری رستم و آن برتری نژادی اوست. شهرت و عظمت رستم و اسبش باعث شده است که دشمنان ایران آرزوی تولید و تکثیر نژادی از آنها را در سر بپرورانند. بنابراین زمانی که رستم خواب است، اسب او را با خود به یکی از شهرهای مرزی به نام سمندگان می‌برد و از رخس، اسبان خود را بارور می‌کند و گویی با نقشه‌ای حساب شده، شب هنگام ته‌مینه را به خوابگاه رستم می‌فرستند. ته‌مینه از رستم تقاضای ازدواج می‌کند و درخواست خود را که داشتن فرزندی از اوست، صراحتاً اعلام می‌کند. شاه سمندگان نیز از شنیدن خیر ازدواج دخترش با رستم شاد می‌شود. ته‌مینه در خوابگاه رستم عشق و خواسته خود را اعلام می‌کند:

یکی آن که بر تو چنین گشته ام خرد را ز بهر هوا کشته ام
و دیگر که از تو مگر کردگار نشاند یکی پورم اندر کنار
مگر چون تو باشد به مردی و زور سپهرش دهد بهره کیوان و هور

.....

چو بشنید شاه این سخن شاد شد بسان یکی سرو آزاد شد
(فردوسی، ۱۳۷۴:۱۷۵)

دو نکته قابل تأمل در مورد برون همسری باید مورد توجه قرار گیرد. نخست این که پهلوانان و شاهزاده‌های ایرانی از چنان جذابیتهای برخوردارند که دختران بیگانه سخت فریفته آنها می‌شوند و علی‌رغم همه مشکلات به آنها بسیار وفادار می‌مانند. نکته دیگر این که در غالب موارد، دختر بیگانه از دشمنان مسلم و شناخته شده ایرانیان است. چرا شاهزاده‌ها و پهلوانان ایرانی با دختران بیگانه و خصوصاً دشمنان خود ازدواج می‌کنند؟ به نظر می‌رسد علاوه بر کارکرد سیاسی ازدواج که قبلاً به آن اشاره شد، وضعیت مرد سالار جامعه نیز در شکل‌گیری این داستان‌ها نقش اساسی داشته است. از آن جا که در نظام مردسالار، مرد رابطه جنسی را نوعی برتری خود به‌شمار می‌آورد، ازدواج پهلوان و پادشاه با دختری از دشمنان به منزله برتری روحی - روانی و سیاسی تلقی می‌گردید. به همین دلیل ازدواج دختر ایرانی با مرد بیگانه بسیار مذموم و نکوهیده ترسیم شده است. امتناع گردآفرید از ازدواج با سهراب و تحقیر او، تأیید همین فرضیه است. همچنین فریدون در جنگ با ضحاک نخست ارنواز و شهرنواز، دختران جمشید را تصاحب می‌کند و این به منزله احیای غرور از دست رفته است.

با این توضیح، برون همسری نه تنها وجه منفی برای شاه و پهلوان ایرانی به حساب نمی‌آید، بلکه برای آن‌ها یک ویژگی مثبت و افتخار محسوب می‌گردد. بنابراین این موضوع قاعدتاً نمی‌بایست موجب تضاد منافع شاه و بزرگان شده و حتی بایست موجب برتری سیاسی او شده باشد. این موضوع در مورد ازدواج کاووس با مادر سیاووش صادق است و هیچ‌گونه نگرش منفی نسبت به کی کاووس ایجاد نمی‌کند اما چرا ازدواج با سودابه، کاووس را با چالش‌های فراوانی مواجه می‌کند؟

یک فرض ضعیف این است که سودابه از نژاد تازی و سامی است و ایرانیان در طول تاریخ خاطره خوبی از آنها نداشته‌اند، در نتیجه سودابه به شخصیتی منفی تبدیل شده و باعث تضعیف پایگاه کاووس و نوع نگاه به او شده است. این فرضیه به این دلیل ناکافی است که پسران

فریدون با دختران پادشاه یمن ازدواج می کنند و هیچ واکنش منفی درباره این ازدواج در شاهنامه دیده نمی شود. با وجود این نمی توان نقش سودابه را در اختلاف میان کی کاووس و بزرگان ایران و به ویژه خاندان رستم نادیده گرفت. نمونه بارز این مسأله در داستان سیاوش دیده می شود. در آن جا کی کاووس و همسرش سودابه در یک طرف ماجرا هستند و در طرف دیگر سیاوش قرار دارد که اتفاقاً از حمایت رستم و بزرگان ایران برخوردار است. برون همسری به شکل مستقیم به نوآوری و ابتکار کی کاووس اشاره ندارد؛ چون پیش از او دیگران به این عمل دست زده اند ولی با توجه به کارکرد سیاسی ازدواج، برون همسری تمایل شاه به گسترش نفوذ در میان ملل دیگر و تغییر در شیوه مدیریتی را آشکار می سازد.

۳- سفر به آسمان

درباره به آسمان رفتن کی کاووس در دینکرت به تفصیل سخن رفته است و آمده است که چون کاووس به پادشاهی هفت کشور راضی نبود و بر آن شد که به آسمان یعنی جایگاه امشاسپندان دست یابد، گرفتار اهریمن شد. (صفا، ۱۳۷۴: ۴۸۸) سفر به آسمان یکی دیگر از عواملی است که موجی از انتقاد را علیه کاووس برمی انگیزد. این داستان، تنها داستان حماسی ایران است که به پرواز انسان به آسمان و کشف فضا پرداخته است. داستان با همان ساختار داستان جنگ مازندران شروع می شود. دیوی از میان برمی خیزد و شاه را به رفتن به آسمان و کشف اسرار آن ترغیب می کند. این سخنان بر شاه اثر می گذارد و نقشه سفر به آسمان را طرح ریزی می کند. کاووس به وسیله عقابها به آسمان پرواز می کند و پس از مدتی سفینه اساطیری وی در جنگل شیر چین سقوط می کند اما کاووس از خطر مرگ در امان می ماند. بدعت و نوآوری کاووس در اقدام به این سفر بزرگان ایران را سخت آشفته می کند. از لابه لای متن می توان به قصد واقعی کاووس که یک کشف علمی و تلاش برای گشودن راز آسمان است، دست یافت.

یکی دیو دژخیم بر پای خاست چنین گفت کاین چرب دستی مراست

....

بیامد بر او زمین بوس داد یکی دسته گل به کاووس داد
چنین گفت کین فرّ زیبای تو همی چرخ گردان سزد جای تو
به کام تو شد روی گیتی همه شبانی و گردن کشان چون رمه

یکی کارمانده‌ست کاندر جهان
چه دارد همی آفتاب از تو راز
چگونه است ماه و شب و روز چیست
دل شاه از آن دیو بی راه شد

نشان تو هرگز نگرده نهران
که چون گردد اندر نشیب و فراز؟
بر این گردش چرخ سالار کیست؟
روانش ز اندیشه کوتاه شد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۲-۱۵۱)

مخالفان سنت‌گرای وی این عمل را دخالت در کار خدا و جنگ با خدا تعبیر و تفسیر می‌کنند و واقعیت را وارونه جلوه می‌دهند. گفتگوی شاه با دیو در قسمت اول داستان و اعتراض بزرگان به شاه در انتهای داستان - که به صورت مجزا در قسمت بالا و پایین این متن آمده است - میزان دخل و تصرف در واقعیت را نشان می‌دهد. اعتراض دیگر بزرگان وجه ابتکاری عمل کاووس را نشانه می‌رود. آنها به شاه اعتراض می‌کنند که چرا از روش شاهان گذشته پیروی نمی‌کند و شیوه‌ای نو در پیش گرفته است و از وی می‌خواهند که طبق روش شاهان گذشته عمل کند. از نظر بزرگان ایران جنگ مازندران، جنگ هاماوران (ازدواج با سودابه) و سفر به آسمان مهمترین خطاهای کاووس است.

سه بارت چنین رنج و سختی فتاد
کشیددی سپه را به مازندران
دگر باره مهمان دشمن شدی
به گیتی جز از پاک یزدان نماند
به جنگ زمین سر به سر تاختی
پس از تو بدین داستانی کنند
که تا ماه و خورشید را بنگرد
همان کن که بیدار شاهان کنند

سرت ز آزمایش نگشت اوستاد
نگر تا چه سختی رسید اندر آن
صنم بودی اکنون برهنم شدی
که منشور تیغ تو را بر نخواند
کنون به آسمان نیز پرداختی
که شاهی برآمد به چرخ بلند
ستاره یکایک همی بشمرد
ستاینده و نیک خواهان کنند

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۴)

انتقاد به عملکرد کاووس به مواردی که برشمردیم خلاصه نمی‌شود. در داستان رستم و سهراب و سیاوش خطاهای متعددی به وی نسبت داده می‌شود. با این حال مهمترین مواردی که در متون پهلوی نیز از آنها سخن به میان آمده، همین سه موردی است که گودرز در ابیات بالا به آن اشاره می‌کند. بر این اساس به نظر می‌رسد عواملی فراتر از آنچه در متن آمده، باعث مخالفت با کاووس شده است. مهم‌ترین آنها نخست نوآوری و تغییر مدیریتی و سیاسی وی و

دیگری رقابت شدید دولت شهرها با حکومت مرکزی است. از آنجا که نظر بزرگان با نظر پادشاه در تضاد بوده است و رهبری جریان مخالف را رستم بر عهده داشته است، در نتیجه پادشاه نكوهیده و در مقابل، رستم مرتباً ستوده می‌گردد.

بر اساس خوانش جدیدی که از متن ارائه شد، احتمال قلب واقعیت در مورد اسطوره کاووس به دلیل عملکردهای متفاوت وی فراوان است. در اینجا با این پرسش روبرو هستیم: آیا پذیرفتنی است و این قابلیت وجود دارد که از چهره منفی کاووس، تصویری متفاوت و مثبت ارائه شود؟ علاوه بر مسائلی که پیش‌تر ذکر شد، پاسخ این پرسش به دو دلیل مثبت است. نخست این که در شاهنامه تحوّل قطب مثبت و منفی اسطوره‌ها منحصر به کی کاووس نمی‌شود. برای مثال فریدون علی‌رغم این که در شاهنامه شخصیتی بسیار مقبول و موجه است، در متون پهلوی از جمله دینکرت ناسپاس و هم ردیف جم و کاووس است. «و نیز کی اوسن مانند جم و فریتون بر اثر تباهی خرد و «خویش خدایی» ناسپاس شد. (صفا، ۱۳۷۴: ۴۸۸) دوم این که در نظام سنتی، تفکر مطلق‌گرایی غلبه دارد و بنابراین قضاوت‌ها به سوی یکی از دو قطب خیر و شر میل می‌کند. بدین معنی که یک کارکرد مثبت یا منفی می‌تواند باعث انتساب عملکردهای مثبت یا منفی دیگر شود و در نتیجه تصویری کاملاً متفاوت با واقعیت از آن شخصیت ارائه شود. در نهایت باید گفت که خوانش واسازانه این قسمت از متن به قول دریدا در پی نشان دادن بازی عوامل درونی مغایر با دامنه متناهی از دلالت‌های متناقض است؛ (Derrida, 1978: p. 41) یعنی خوانش متکی بر سنت چیزی می‌گوید و خوانش مدرن و نو چیزی دیگر.

نتیجه‌گیری

بررسی و نقد متون کهن به وسیله نظریه‌های جدید ادبی می‌تواند به بازخوانی تمدن و عناصر فرهنگی آن منجر شود. این مسأله به ویژه در مورد روش ساختارشکنی که بر خوانش‌های تازه و حتی متضاد متن تأکید دارد، بیشتر صدق می‌کند. این روش فرصت دگرگونه اندیشیدن درباره یک متن و فرهنگ را فراهم می‌کند و در نتیجه می‌تواند نتایج چشمگیر و متفاوت و گاه متضادی را به بار بیاورد. اگر منتقد و مخاطب، این شیوه از نقد را بپذیرد، به ناچار باید قبول کند که در اصول قطعی و پیش فرض‌های ذهن یا به اصطلاح «ساخت شناختی-ذهنی» خود انعطاف نشان دهد.

نقد داستان کی کاووس از این دیدگاه، جدال با متنی است که تصویری کاملاً منفی از کی

کاووس ارائه داده و مخاطب نیز به این استبداد و نظر متن گردن نهاده است. در این داستان نشانه‌هایی وجود دارد که این تصویر منفی را بر نمی‌تابد. تحلیل شرایط سیاسی عصر کی کاووس نشان می‌دهد که در زمان وی جدال در طبقه قدرت به شدت جریان داشته است. کاووس دست به تغییراتی زده که با مقاومت شدید خاندان‌های بزرگ و یا دولت شهرها مواجه شده است. وی بی توجه به رسوم و قواعد پیشین، شیوه‌ای نو برگزیده است. عملکردهای کاووس و تقابل مخالفان، در واقع از سویی جدال سنت و تجدید (نوگرایی) و از سوی دیگر جدال خاندان‌های قدرت با حکومت مرکزی (فدرال) است. می‌توان جنگ مازندران و در انتهای عصر کیان، جنگ رستم و اسفندیار را نمودی از تلاش حکومت مرکزی در تحدید قدرت دولت شهرها و وحدت سرزمین اصلی (ایران) تلقی کرد. نگرش منفی به جنگ هاماوران و ازدواج شاه با سودابه بی تأثیر از مسأله سودابه و جنگ قدرت در خاندان شاهی و وابستگان آن‌ها نمی‌باشد. در مورد سفر به آسمان نیز قلب واقعیتی که در متن مقاله به آن اشاره شد، گویای میزان قدرت و در عین حال خصومت سنت گرایان با پادشاهی است که قدرت آن‌ها را نادیده گرفته است.

در تمام داستان‌های مربوط به کاووس یک ویژگی ساختاری و البته تأمل برانگیز دیده می‌شود و آن نقش برجسته رستم است. رستم در همه داستان‌ها موفق می‌شود امتیازات فراوانی از شاه کسب کند. داستان کاووس در عین حال به چند وضعیت بارز در فرهنگ ایران باستان اشاره دارد. نخست این که در این فرهنگ نه تنها به نوآوری و تغییر به دیده مثبت نگریسته نشده، بلکه گاه مجازات‌های سنگینی را به بارآورده است. دیگر این که سنت، قدرتی فراتر از نظام سیاسی و شخص پادشاه دارد. سنت اگر بتواند، مانع نوآوری و تغییر می‌شود و اگر نتواند با قلب واقعیت، آن را به صورتی نادرست و واژگون به جامعه القاء می‌کند تا بدین وسیله مقابله در برابر آن هموارتر گردد.

یادداشتها

۱- رایبیز قدرت را دارای پنج پایگاه می‌داند. دو پایگاه در مورد قدرت در نظام سنتی مصداق دارد ۱- قدرت مبتنی بر زور ۲- قدرت مرجع یا شخص کاریزما. نظام‌های سنتی سعی می‌کردند قدرت مبتنی بر زور را به قدرت کاریزماتیک ارتقا دهند تا بدین وسیله بر میزان مشروعیت سیستم حکومتی بیفزایند (رایبیز، ۱۳۸۴: ۷۲۲).

2- Kaviusadan

3- Kaviusan

۴- مسلماً نوع توهین‌ها و الفاظی که برای توصیف وی به کار رفته این مدعا را اثبات می‌کند. اما این که مخالفان

وی را سنت گرا نامیده ام، شاید لفظ محافظ کار نیز نامناسب نباشد. به هر حال منظور کسانی است که بر رسم و رسوم گذشته تأکید می کنند، در برابر تغییرات ایستادگی می کنند و به طور کلی خواهان حفظ وضع موجود هستند.

۵- ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد. نخست این که مؤیدان با ابداع قانده هزوارش خط را در کنترل داشتند و اگر داستان کفشگر و انوشیروان معتبر باشد میزان انحصاری بودن علم در ایران باستان روشن می گردد. دیگر این که قرائت ما از لقب «عادل» برای انوشیروان نیز قرائتی ساختار شکنانه است و در نتیجه با همه متون گذشته ایران ناسازگار است.

۶- تلاش سهراب برای شکست کاووس و به تخت نشاندن رستم و مواردی که رستم مشروعیت کاووس را زیر سؤال می برد، می تواند نشانه هایی از این میل پیدا و پنهان رستم و خاندان وی برای کسب قدرت حکومت مرکزی تلقی شود.

منابع

- امامی، نصرالله، ۱۳۸۲. ساخت شکنی در فرایند تحلیل ادبی، اهواز: رشش.
- امامی، نصرالله، ۱۳۸۵. مبانی و روش های نقد ادبی، تهران: جامی، چاپ سوم
- تفضلی، احمد، ۱۳۶۴. مینوی خرد، تهران: توس.
- رابینزپی، استیفن، ۱۳۸۴. ترجمه علی پارساییان و سید محمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ستاری، رضا ۱۳۸۸. بررسی روند تطور شخصیت کاووس از روزگار باستان تا شاهنامه، مجله تاریخ ادبیات، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶۰/۳
- سرکارتی، بهمن، ۱۳۷۸. سایه های شکار شده، تهران: قطره.
- سلدون راتان و پیتر ویدوسون، ۱۳۷۷. راهنمای نظریه ی ادبی معاصر، ویرایش سوم، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۶. نقد ادبی، چاپ دوم، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۴. حماسه سرایی در ایران، چاپ ششم، تهران: فردوس.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۴. شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: داد.
- فولر، گراهام ۱۳۷۸. قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- کریستین سن، آرتور امانوئل، ۱۳۴۳. کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- ماهروی، هوشنگ، ۱۳۸۵. تبارشناسی استبداد ایرانی ما، چاپ دوم، تهران: بازتاب نگار ما.
- نوریس، کریستوفر، ۱۳۸۵. شالوده شکنی، ترجمه پیام یزدان جو، تهران: مرکز.
- Derrida, Jacques. (1978) *Writing and Difference*. Trans. Alan Bass. Chicago University Press.
- Derrid, Jacques. (1978) *Of Grammatology*. Tran. By Gayatri Chakravorty Spiak. Baltimore and London: Johans Hopkins university press.
- Culler, J. (1982) *On Deconstruction: Theory and Criticism after Structurelism*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Hartman, Geoffrey. (1979) *Deconstruction and Criticism*. New York, Seabury.